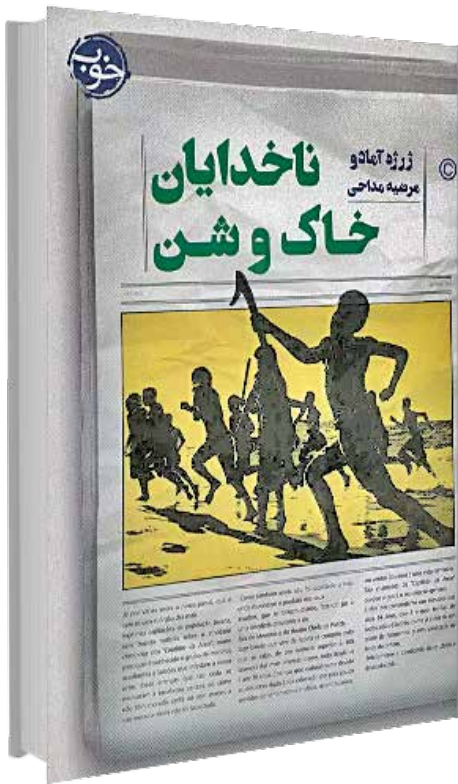


# زنده باد مبارزه!

همقدم با ناخدایان دوره گرد نوجوان در پس کوچه های باهیا

مصطفی جواهری  
آموزگار



ناخدایان خاک و شن، یکی از مهمترین نوشته های ژرزه (خورخه) آمادو است. نویسنده ای برزیلی که متولد و ساکن ایالت باهیا در نیمه اول قرن گذشته میلادی بوده است. باهیا، شهری با غنای فرهنگی، موسیقی و مذهبی خاصی است که بردگان آفریقایی، نقش مهمی در جامعه شهری آن دوران داشته اند.

کتاب داستان زندگی پرمسأله، سخت و خطرناک گروهی از کودکان خیابانی و بی سرپرست را روایت می کند که در اوایل قرن بیستم در باهیا پایتخت برزیل زندگی می کنند. آنها از راه دزدی امرار معاش می کنند و خود را ناخدایان خاک و شن می نامند. ناخدایان، رهبری نوجوان به اسم پدروبالا دارند که با نام مستعار فشنگ شناخته می شود. فشنگ، عملیات های گروهی اش را با همفکری لنگه پای مکار، استاد خوشفکر و هنرمند، گربه جذاب و کلاهدردار و خوش خیال گنده و مهربان مدیریت می کند. ماجرا، از آغاز یک جنبش عمومی علیه ناخدایان آغاز می شود که مردم مرفه، کانون اصلاح و تربیت، پلیس، مطبوعات و نهاد کلیسا، در مقابل این نوجوانان قرار می گیرند. اما پدروبالا که متأثر از پدر خود است، در پی یافتن عدالت به مبارزه می اندیشد. پدر او، در جریان فعالیت های اعتراضی به اختلاف طبقاتی موجود، کشته شده و حالا او بدون سرپرست زندگی می کند.

شخصیت پردازی های رمان، تقریباً بدون نقص و بسیار همراه کننده است. آهسته آهسته با ناخدایان آشنا می شویم. علایق و ویژگی های خلق و خویی هر کدام را درمی یابیم و به مرور خودمان هم یکی از اعضای در سایه ناخدایان می شویم. آمادو بسیار دقیق می داند که از کدام شخصیت در کدام قسمت داستان بهره ببرد. این موضوع حتی در معرفی شخصیتی جدید در نیمه های کتاب نیز به خوبی رعایت می شود؛ جایی که پای یک دختر، به انبار مخفی محل خواب ناخدایان باز می شود تا نقش مادر نداشته آنها و البته محبوب پدروبالا را ایفا کند.

نسخه فارسی موجود، برای نشر خوب است و چون به طور مستقیم از زبان پرتغالی نویسنده ترجمه نشده است، با ترجمه نسبتاً ضعیف و گاه آزاردهنده ای روبه رو هستیم. این نکته حتی در ترجمه عنوان کتاب هم دیده می شود. ترجمه دقیق (هم تحت اللفظی و هم معنایی)، ناخدایان شن های ساحل است که در نسخه فارسی رعایت نشده است و با توجه به سابقه سیاسی وایدئولوژیک آمادو، رگه های تفکرات کمونیستی در داستان دیده می شود، خصوصاً در پایان بندی کتاب. لذا توجه به این موضوع نیز، حائز اهمیت است.

در نهایت، می توان گفت که آمادو در این کتاب، فرهنگ و زبان مردم برزیل را هوشمندانه به تصویر می کشد و درک خوبی از آنچه در اوایل قرن بیستم در این کشور اتفاق می افتد، به دست مخاطب

می دهد. مضامینی همچون عشق، آزادی، اختلاف طبقاتی، فقر، عدالت اجتماعی و مبارزه، در سرتاسر رمان همراه مخاطب است.



آمادو در این کتاب، فرهنگ و زبان مردم برزیل را هوشمندانه به تصویر می کشد و درک خوبی از آنچه در اوایل قرن بیستم در این کشور اتفاق می افتد، به دست مخاطب می دهد. مضامینی همچون عشق، آزادی، اختلاف طبقاتی، فقر، عدالت اجتماعی و مبارزه، در سرتاسر رمان همراه مخاطب است



پاسخ به سؤال  
«ادبیت در داستان چقدر اهمیت دارد»  
با نگاه به کتاب «شرق بنفشه»

## جمع نقیضین

لادن عظیمی  
روزنامه نگار

«شرق بنفشه»، عنوانی که با جادوی مجاورت حروف و واج آرایسی حرف شین موسیقی لطیف و ملایمی را در ذهن تداعی می کند و شعرهای عارفانه و عاشقانه مشرق زمین را یادآور می شود. این ترکیب اسمی عنوان کتابی از «شهریار مندنی پور» است.

کتابی که با جلد بنفش و تصویر کوچکی از آرامگاه خواجه حافظ شیرازی از نشر مرکز منتشر می شود و شامل ۹ داستان است. عموم داستان های این مجموعه را مندنی پور در دهه هفتاد نوشته است. داستان هایی که عمدتاً از پیرنگ های خوب و تعلیق های مناسبی برخوردارند. در چهار داستان ابتدایی مجموعه شیراز مویف پرنگی است که در کنار فضاسازی داستان ها پازل ادبی و شاعرانه ای را تکمیل می کند. و دقیقاً نقطه توقف و تأمل ما در این کتاب هم همینجاست. همین پازل ادبی. به بیانی کامل تر باید گفت که از مهم ترین ویژگی های این مجموعه داستان زبان ادبی و شاعرانه داستان ها است. زبانی که البته هرچه به پایان آن و داستان های متأخر نویسنده نزدیک تر می شویم از شدت شاعرانگی آن کاسته می شود. اما به هر روی در همان داستان های آغازین مجموعه و بویژه داستان اول که عنوان کتاب از آن نام گرفته شده است؛ ما شاهد زبانی بسیار ادبی هستیم. زبانی که می توان ادعا کرد برخی از جملات آن به شعر پهلوی می زند. زبانی که گاه ممکن است مخاطب را چنان با خود ببرد که مخاطب از مضمون و پیرنگ جا بماند. در همین نقطه تفکر و تأمل سؤالی مطرح می شود و آن این است که «ادبیت در داستان چقدر اهمیت دارد؟» و پاسخ به این سؤال را می توان در همین کتاب جست و جو کرد.

در داستان های اول تا پنجم این مجموعه ما شاهد اوج بازی های زبانی هستیم. شاهد منتهای شاعرانگی ای که می شود در یک نثر گنجانند. باز هم در همین داستان ها، از داستان اول تا چهارم زبان پایه پای قصه پیش می رود و پیرنگ به هیچ وجه از زبان جانی ماند. اما در داستان پنجم، «ناربانو»، پیرنگ سست و بی جان است و زبان ادبی و بازی های زبانی نیز نمی تواند بار سستی پیرنگ را به دوش بکشد و از یک جایی به بعد کسالت بر فضای داستان حاکم می شود.

همین نیمه ابتدایی کتاب قاطعانه پاسخ سؤالی را که مطرح شد می دهد. ادبیت زبان اگر در فرم حل نشود و بخشی از فرم نباشد، عنصر ناکارآمدی بیش نیست و جایی بیرون از اثر می ایستد و مانند وصله ای ناجور به چشم می آید و توی ذوق می زند. در حقیقت ادبیت جدا از فرم فقط منجر به تولد جملاتی ناب و شاعرانه می شود که به شکلی مستقل به حیات ادبی خود ادامه می دهند و در داستان کاری از پیش نمی برند. مندنی پور در اغلب آثار این مجموعه توانسته توازن قابل قبولی میان زبان و فرم برقرار کند؛ حتی اگر این میزان از شاعرانگی در داستان پذیرفته نباشد.



ادبیت زبان اگر در فرم حل نشود و بخشی از فرم داستان نباشد، عنصر ناکارآمدی بیش نیست و جایی بیرون از اثر می ایستد و مانند وصله ای ناجور به چشم می آید و توی ذوق می زند